

## درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/10/03

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح

ششمین مسئله از مسائل هفت‌گانه‌ای که مرحوم محقق در *سرایع* بعد از بیان اسباب تحریم ذکر فرمودند، مسئله «حرمت نکاح شغار» است. این نکاح شغار را ایشان بعد از اسباب تحریم ذکر کردند. بخشی از عبارت‌های ایشان در بحث قبل خوانده شد. صورت مسئله، امروز به طور اجمال مطرح شود تا ببینیم جایگاه نکاح شغار در اسباب تحریم کجاست.

فرمودند: «السادسة نکاح الشغار باطل»، حرمت آن از همین نهی‌هایی که کاملاً حکم تکلیفی از آن فهمیده می‌شود، استفاده می‌شود؛ لذا غالب این فقها فرمودند: «و يدل علي الحرمة و البطلان قبل الاجماع ما روي عن النبي (صلي الله عليه و آله و سلم)». اجماع که در مسئله هست به استناد همین‌گونه از احادیث است؛ لذا اگر هم اجماعی باشد و قابل اعتماد باشد، می‌گویند: «يدل عليه قبل الاجماع» این روایات؛ یعنی اصل، این روایات است و اجماع از اینجا درآمده است که در حقیقت شهرت فتوایی است. «نکاح الشغار باطل و هو أن تتزوج امرأتان برجلين على أن يكون مهر كل واحدة منهما نکاح الأخرى»؛ دو زن همسر دو مرد شوند، به طوری که مهریه هر کدام نکاح دیگری باشد و فروع دیگری است که شبیه نکاح شغار است، ولی یا هر دو صحیح است یا أحدهما صحیح. «أما لو زوج الوليان كل واحد منهما صاحبه و شرط لكل واحدة مهرأ معلوماً فإنه يصح»؛ این یکی دخترش را به آن می‌دهد با مهریه، آن یکی دخترش را به این می‌دهد با مهریه؛ این دوتا عقد مشروع هم‌آواست، این از سنخ شغار نیست. «و لو زوج أحدهما الآخر و شرط أن يزوجه الأخرى بمهر معلوم صحَّ العقدان و بطل المهر»؛ اگر یکی برای دیگری حالا دختر خودش یا خواهر خودش به عنوان همسر انتخاب کند و شرط کند که آن دیگری دختر یا خواهر خود را به عقد او در بیاورد با مهر معلوم. این فرع سوم با فرع اول و دوم فرق دارد؛ فرع اول کاملاً باطل است، فرع دوم کاملاً صحیح است، فرع سوم یک نقیصه‌ای دارد که باید ترمیم شود. «صحَّ العقدان و بطل المهر» که این باید توضیح داشته باشد که سر بطلان مهر چیست؟ وقتی مهر باطل شد، قهراً «مهر المثل» خواهد بود. چرا مهر باطل است؟ «لأنه شرط مع المهر تزويجاً»؛ مهر هم قرار داده است، تزویج آن یکی را هم قرار داده است؛ یعنی دختر خود را به عقد این زید درآورد، هم‌زمان شرط کرد که آن دختر خود را به عقد این در بیاورد با مهریه که تزویج دوم به منزله مهر عقد اول است. «لأنه شرط مع المهر تزويجاً» و این شرط، غیر لازم است، «و النکاح لا يدخله الخيار»؛ چون شرط کردن لازمه آن این است که اگر تخلف شده، خیار تخلف شرط باشد؛ البته این نه مطلب صحیحی است و نه مورد پذیرش مرحوم محقق، چون مهر باطل شد «فیکون لها مهر المثل»؛ اما مرحوم محقق می‌فرماید: «و فيه تردد». «و کذا لو زوجه و شرط أن ينکحه الزوج فلانة و لم يذكر مهرأ»؛ [1] حالا این جزء فروع نازل‌ای است که بعد مطرح می‌شود.

اگر کسی به عنوان قاعده فقهیه درباره نکاح شِغار چیزی ننوشت، یکی از شما بزرگواران این کار را به عهده بگیرید؛ این جزء قواعد فقهیه ماست. نکاح شِغار در برابر محرمات نیست؛ محرمات شش‌گانه، یک فرق جوهری در درون آنها بود که در اثنای آن گذشت و این محرمات هم یک فرق جوهری با آن اسباب سته دارند.

بیان آن این است که در طرح اسباب شش‌گانه گذشت که در محرمات و اسباب محرمات، یک زن معین حرام است، یا به «نسب»، یا به «رضاع»، یا به «مصاهره»، یا به «لعان»، یا به «کفر»؛ اما «استیفای عدد» که یکی از اسباب شش‌گانه است، فرق جوهری با آنها دارد. «استیفای عدد» یعنی اگر کسی چهارتا همسر دارد، پنجمی حرام است، این پنجمی کیست مشخص نیست، برخلاف «کفر» و «لعان» و «مصاهره» و مانند آن، در اینها زن معین محرم است؛ اما «استیفای عدد» یعنی پنجمی حرام است، حالا این پنجمی کیست معلوم نیست. آنوقت بیان شد که فرق جوهری «استیفای عدد» با آن اسباب پنج‌گانه این است، در آن اسباب پنج‌گانه یک ذات حرام است؛ این زن چون مادر است حرام است، آن زن چون خواهر رضاعی است حرام است، آن زن چون لعان شده حرام است یا کفر ورزیده حرام است و مانند آن؛ اما «استیفای عدد» که یکی از اسباب شش‌گانه تحریم است، یک زن معینی را حرام نکرده است، این برای این. پس یک فرق جوهری بین خود آن اسباب سته است.

اما این مسائل هفت‌گانه‌ای که مرحوم محقق مطرح می‌کنند، گاهی سخن از حرمت زن نیست، سخن در این است که خطبه حرام است «تعریضاً أو تصریحاً»؛ نه زن مشخص حرام است، بلکه زنی که در عده خطبه او حرام است. دیگری اگر خواستگاری کرد نسبت به زن، ورود در خطبه مرد دیگر حرام یا مکروه است. ببینید سنخ اینها فرق می‌کند. نکاح شِغار، سنخ آن با اسباب دیگر فرق می‌کند، سنخ آن با خطبه‌ها فرق می‌کند؛ یعنی این نوع عقد حرام است، شخص معینی نیست، سخن از خطبه و مانند آن نیست.

مطلب دیگر این است که چون این از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شد [2] و فریقین نقل کردند، این به صورت یک قاعده در اسلام درآمده است که «لا شِغار فی الإسلام»، که عرض کردم این مثل «لا ضرر» [3] است. اگر تاکنون به صورت قاعده فقهیه کسی درباره آن دست به قلم نبرد، یکی از شما بزرگواران، حتماً این کار را بکنید؛ چون این قاعده مسلم فقهی است که مشترک بین ما و اهل سنت است: «لا شِغار فی الإسلام».

آنچه که در بعضی از نصوص آمده است تمثیل است و نه تعیین؛ لذا دامنه آن خیلی وسیع است. آنچه که تمثیل شده است این است که کسی دختر خود را به دیگری بدهد و دیگری هم دخترش را به عقد این دریاورد و مهریه آنها همین تبادل نکاحین باشد؛ گاهی دختر است، گاهی خواهر است، گاهی یکی از ارحام است، گاهی بیگانه است، گاهی یکی آشناست و دیگری بیگانه است، گاهی هر دو نکاح دائم است، گاهی هر دو نکاح منقطع است؛ ده‌ها فرع مثل «لا ضرر» از آن درمی‌آید. حالا این «لا شِغار فی الإسلام» اختصاصی به نکاح دائم که ندارد؛ هر دو دائم، هر دو منقطع، یکی دائم، یکی منقطع، یکی از ارحام، هر دو از ارحام، هر دو بیگانه، همه را شامل می‌شود. وقتی آدم دست به قلم برد، معلوم می‌شود که این هم مثل «لا ضرر» است. این «لا شِغار فی الإسلام» آمده است؛ منتها اهل سنت متأسفانه این را در ردیف محرمات جعلی و بدعتی که خودشان دارند اضافه کردند که آن را هم از بدایة المجتهد می‌خوانیم.

خدا مرحوم آیت الله بروجردی (رضوان الله علیه) را غریق رحمت کند! او نه تنها شاگرد نامی مرحوم آخوند بود، در چند کار مبتکر بود. وقتی وارد

حوزه علمیه قم شد یک تحوّل ایجاد کرد؛ مسئله «رجال» و «درایه» را طرح رسمی کرد، توجه به اقوال فقها که رابطه بین ما و اقدمین بودند را حفظ کرد؛ لذا *الجوامع الفقہیہ* قبلاً در کتابخانه‌ها بود، اما الآن در کتابخانه همه ما درآمده است. وقتی ایشان آمدند، غالب ما طلبه‌ها *الجوامع الفقہیہ* را فراهم کردیم که ایشان می‌گفت به وسیله آن نسل، فقه به مرحوم محقق و مانند او رسید و از مرحوم محقق به بعد به ما رسیده است. *الجوامع الفقہیہ* را بعد از مسئله «رجال» و «درایه» زنده کردند. و روح تتبّع را که یک تفحص علمی است زنده کردند، کار سوم و ابتکار سوم ایشان بود. این *مفتاح الکرامہ* را ایشان زنده کردند، تجدید چاپ شده و به حجره همه طلبه‌ها رفته است. این تتبّع، نه برای اینکه انسان را فقط متتبّع بار بیاورد. در *مفتاح الکرامہ* و مانند آن، تنها نقل اقوال نیست، بلکه در بعضی از این مسائل نقل اقوال با ادله است؛ آن وقت روشن می‌شود که این بزرگواران که این مطلب را گفتند همه‌شان از یک زاویه نگاه نکردند تا بشود مثلاً اجماع، یا مثلاً بشود شهرت؛ هر کدام یک دلیل خاصی آوردند، این کار چهارمی بود که ایشان احیا کردند. «رجال» و «درایه» از یک سو، *الجوامع الفقہیہ* از سوی دیگر، *مفتاح الکرامہ* از سوی سوم. فقه مقارن را احیا کردند؛ ما کتاب *بدایة المجتہد و نہایة المقتصد* را از بیانات شریف ایشان شنیدیم و تهیه کردیم. آن زمان این *بدایة المجتہد* به این خوبی چاپ نشده بود. مستحضری «ابن رشد» یک حکیم نام‌ور بود، قاضی بود، سَمَت فقهی داشت و حرف او هم بین اهل سنت به عنوان یک فقیه نامی قبول شده است. ایشان در فقه مقارن در بسیاری از موارد این *بدایة المجتہد و نہایة المقتصد* را مطرح می‌کردند که این هم در خانه ما طلبه‌ها و حجره طلبه‌ها آمده است. الآن که من مراجعه کردم به *بدایة المجتہد* دیدم او در کمال بی‌انصافی حرمت نکاح شِغار را در کنار حرمت جعلی متعه ذکر کردند، می‌گوید چهار نکاح در اسلام حرام است: یکی متعه است، یکی نکاح شِغار است، یکی ورود در خطبه است و یکی خطبه «ذات العقد» است، اینها را ذکر کردند. ابتکارات مرحوم آقاي بروجردي (رضوان الله عليه) تنها منحصر در این امور نبود.

غرض این است که اگر حوزه بخواهد یک آقاي بروجردي تربیت کند، رهاوردهای آن هم این‌گونه است. سواد را هم باید بدانیم که باسواد شدن معصیت کبیره نیست؛ این هم که در دست و پای خیلی ریخته است، این را نمی‌گویند سواد! به هر حال چنین چیزی باید از حوزه دریاید. این *بدایة المجتہد* را «ابن رشد» با اینکه یک تفکر عقلی هم داشت، یک قاضی خوبی هم بود؛ اما به این صورت گفته است - این چاپ خوبی است از *بدایة المجتہد*؛ این دو جلد در یک جلد چاپ شده است - صفحه 481 «کتاب النکاح» که جلد دوم این مجموعه است، باب پنجم «فی الأنکحة المنہی عنها بالشرع و الأنکحة الفاسدة» و حکم اینها، دارد: «و الأنکحة التي ورد النہي فيها مصرحاً بأربعة» - معاذ الله - «نکاح الشغار و نکاح المتعة و الخطبة علي خطبة أخيه و نکاح المحلل». نکاح محلّل در روایات ما که از آیه درمی‌آید: «حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ» [4] این را می‌گویند حرام است. حالا ورود در خطبه دیگری که مکروه است گفتند حرام است؛ اما خطبه «ذات البعل» را، یا خطبه در عده را دیگر مطرح نکردند.

غرض این است که کار بدعت به جایی رسیده که نکاح متعه‌ای که اهل بیت (سلام الله علیهم) از قرآن کاملاً استفاده کردند و برهان اقامه کردند که «اهل البيت اوليٰ بما في البيت»، این را در ردیف نکاح شِغار درآوردند و به خورد سنت دادند. آدم اگر نداند که اینها چه کارهایی کردند اینهایی که پیرو هستند و از علمایشان اینها را می‌شنوند، به هر حال دید بدی نسبت به فقه امامیه پیدا می‌کنند. ما باید بدانیم این جعلی است؛ یعنی متعه را که محلّل نزد «الله» و نزد رسول و اهل بیت (علیهم السلام) است، این را آمدند در کنار نکاح شِغار ذکر کردند.

اینها اگر - إن شاء الله - به صورت یک قاعده فقهی دربیاید: این می‌تواند هم به صورت فقه مقارن باشد، هم یک فایده برای وحدت دو گروه داشته باشد تا توجه کنند که هرگز نکاح شغار همتای نکاح متعه و مانند آن نیست. پرسش: در نکاح شغار اگر معیار و ملاک تبادل نباشد، بلکه مهریه باشد؟ پاسخ: آن هم اشکال دارد؛ چون چندتا فرع دارد که بعضی از فروع آن همین الآن خوانده شد و بعد در توضیح آنها گاهی می‌گویند این اشتراک در بضع است، نمی‌شود بضع را مهر قرار داد. حالا اگر دو طرف باشد مشکل دارد، یک طرف باشد اشکال آن کمتر است. پرسش: طرفین مهر را مشخص کنند، ولی معیار و ملاک تبادل نباشد؟ پاسخ: حالا اگر شرط باشد آیا این شرط فاسد است یا نه؟ آیا این شرط ضمیمه مهریه است که مهر را مجهول می‌کند قهراً نکاح صحیح است و «مهر المسمی» باطل است و تبدیل به «مهر المثل» می‌شود؛ یکی از فروعی که مرحوم محقق ذکر کردند همین بود.

ایشان در صفحه 481 می‌فرماید: «و الأنکحة التي ورد النهي فيها مصرحاً أربعة نکاح الشغار و نکاح المتعة (معاذ الله) و الخطبة علي خطبة أخيه و نکاح محلّل فأما نکاح الشغار فإنهم اتفقوا علي أن صفته» این است؛ یعنی در تعریف نکاح شغار، فقها متفق‌اند که این است: «هو أن ينكح الرجل»، کسی که تحت ولایت اوست دختر او یا خواهر او «رجلاً آخر علي أن ينكحه الآخر وليته»؛ یعنی کسی که تحت ولایت اوست. «و لا صداق بينهما إلا بضع هذه ببضع الأخری» همین! این معنای نکاح شغار است که در جاهلیت بود که بضع هر کدام مهریه دیگری است. «نکاح الشغار ما هو؟» تفسیر آن «بالاتفاق» است که نکاح شغار این است. اما حکم آن: «و اتفقوا علي أنه نکاح غیر جائز»، چرا؟ «لثبوت النهي عنه»؛ در اسلام وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نهی کرده است. «و اختلف إذا وقع هل يصححه بمهر المثل أم لا»؛ حالا آمدند این نکاح را واقع کردند، هیچ راهی برای تصحیح آن هست؟ بطلان آن هم در اثر این تبادل بضع است، حالا این مهر باطل شد؛ مهر چون رکن نیست، «مهر المسمی» اگر باطل شد، آیا می‌شود این نکاح را با «مهر المثل» تصحیح کرد یا نه؟ «هل يصح بمهر المثل أم لا»، «فقال مالک» که امام مالکی هاست «لا يصح»؛ قابل تصحیح نیست، «و يفسخ ابداً قبل الدخول و بعده»؛ این حرف مالک است. «و به قال الشافعي إلا أنه قال إن سمّي لإحداهما صداقاً أو لهما معا فالنکاح ثابت بمهر المثل»؛ اگر یک مهریه‌ای قرار دادند، حالا آن مهریه چون در کنار تبادل بضع است، صحیح نیست، از «مهر المسمی» به «مهر المثل» تبدیل می‌شود «فالنکاح ثابت بمهر المثل»، «و المهر الذي ثمياه فاسد»؛ چون در کنار تبادل بضع یک مهری را قرار دادند، آن مهریه فاسد است؛ چه اینکه باید تبدیل شود به «مهر المثل». این حرف شافعی است. «و قال ابوحنيفة نکاح الشغار يصح بغرض صداق المثل»؛ مشکل، مهریه است که بضع را مهریه قرار دادند، وگرنه نکاح دوتا زن حلال است و محذوری ندارد، مهریه چون باطل است تبدیل می‌شود به «مهر المثل»، «و به قال الليث و احمد و اسحاق و أبو ثور و الطبري». «و سبب اختلافهم»؛ «این رشد» می‌گوید این ائمه چهارگانه که اختلاف دارند در صحت و بطلان نکاح شغار، سبب اختلافشان چیست؟ «و سبب اختلافهم هل النهي معلق بذلک معلل بعدم العوض أو غير معلل»؛ آیا این نهی‌ایی که آمده «و لا شغار في الإسلام» چون مهریه ندارد باطل است؛ یا نه، اصلاً این نکاح فاسد است، کاری به مهریه نداریم، هر چه شد؛ بضعی در مقابل بضع باشد، این باطل است؛ نه اینکه این مهر باطل است، مهریه دیگر بیاوریم؛ مثل اینکه خمر و خنزیر را مهر قرار دادند به عنوان «مهر المسمی» و چون این باطل است تبدیل می‌شود به «مهر المثل»، چون مهر رکن نیست. آیا بطلان نکاح شغار معلل به این است که چون بضع را مهر قرار دادند تا ما بگوییم «مهر المسمی» باطل است تبدیل می‌شود به «مهر المثل» یا نه اصلاً این نکاح باطل است؟ «و سبب اختلافهم» این است که «هل النهي المعلق بذلک معلل بعدم العوض أو غير

معلل فإن قلنا غير معلل» اصلاً ذاتاً گوهر این کار باطل است، «لزم الفسخ علي الاطلاق»؛ هر چه مهر ذکر کنند یا ذکر نکنند باطل است؛ چون تبادل بضع در اسلام باطل است. «وإن قلنا العلة عدم الصداق صح بفرض صداق المثل مثل عقد علي خمر أو علي خنزير»؛ اگر مشکل این است که مهریه باطل است، «مهر المسمي» تبدیل می‌شود به «مهر المثل» و اگر مشکل این است که گوهر این عقد فاسد است، کاری به مهر ندارد، این «ینفسخ أو یفسخ ابداً»؛ نظیر خمر و خنزیر، اگر خمري را، خنزيري را مهریه قرار دادند بطلان این به وسیله بطلان مهر است؛ یعنی مهر باطل است نه عقد، چون مهر مانند ثمن و مثن رکن نیست؛ آن وقت این مهر که باطل شد تبدیل می‌شود به «مهر المثل». «و قد أجمع علي أن النكاح المنعقد علي الخمر و الخنزير لا يفسخ إذا فات بالدخول و يكون فيه مهر المثل و كان مالکاً»؛ تعبیر به «رضي» دارد. «رأي أن الصداق و إن لم يكن من شرط الصحة العقد فساد العقد هاهنا من قبيل فساد الصداق مخصوصاً لتعلق النهي به أو رعي أن النهي إنما يتعلق بنفس تعيين العقد و النهي يدل علي فساد المنهي عنه» این تحلیل است می‌گوید مالک هم حرف می‌زند می‌گوید ما باید ببینیم اینکه فرمود: «وَلَا شِغَارَ فِي الْإِسْلَامِ». این نهی متوجه شد به اینکه این بضع نمی‌تواند مهریه قرار بگیرد؟ اگر این است، پس نکاح صحیح است، «مهر المسمي» باطل است و می‌شود «مهر المثل»؛ اما اگر نهی به گوهر این نکاح خورد، به خود این عقد خورد، کاری به مهر ندارد، بلکه این گونه از عقود باطل است، این تحلیل را ایشان دارند و - معاذ الله - می‌رسند به همان نکاح متعه. می‌بینید کار به جایی رسیده که آن نکاح جاهلی که «بَيْنَ الْغِي» است با نکاح متعه که «بَيْنَ الرِّشْد» است، اینها در کنار هم قرار گرفته است؛ آن وقت شما چه توقعی دارید توده مردم اینها با شیعه رابطه‌شان خوب باشد، اینها کتاب‌هایشان این است. اما وقتی کسی دست به قلم بکند و بگوید که اینها حسابشان کاملاً از هم جداست و نکاح شِغَار چیست؟ و حرمت آن برای چیست؟ و با نکاح متعه که «بَيْنَ الرِّشْد» است «کتاباً و سنةً» فرق می‌کند. اصرار مرحوم آقای بروجردي برای احیای این فقه مقارن این بود. ابتکارات فراوانی داشت؛ اما این سه - چهار نمونه که ما ذکر کردیم.

حالا بخشي از این معاني که در نکاح شِغَار آمده است، مرحوم فیض (رضوان الله تعالی علیه) البته این کلمات را معنا کرده است که «جَنْب» چیست؟ «جَلَب» چیست؟ «شِغَار» چیست؟ «شِغَار» را چون وارد بحث فقهی شده است خوب معنا کردند. ایشان در وافی جلد 22 صفحه 521 «باب تزویج شِغَار» را ذکر می‌کند. به همین مناسبت در بحث‌های فقهی ما، مسئله اجاره هم مطرح است؛ یک وقت است که کسی دختری را به کسی می‌دهد «عَلَيَّ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَّ» [5] آن قصه حضرت موسی مطرح می‌شود، آیا این هم از آن قبیل است یا نه؟ آیا اجاره بضع است یا «مال الإجاره» را در قبال بضع قرار داده است یا «لا هذا و لا ذاك». مرحوم فیض در وافی آمده مسئله اینکه کسی دخترش را به یک کسی به عنوان همسری بدهد، «عَلَيَّ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَّ» که کار موسای کلیم و شعیب (سلام الله علیهما) بود؛ این با آن چه تناسبی دارد؟ این از سنخ نکاح شِغَار است یا نه؟ لذا این دوتا را در یک باب ذکر کرده است؛ «باب تزویج الشِغَار»، «و الاجاره» و نحو اینها.

روایت اول که از کافی [6] نقل شد «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السُّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ» - این «يَقُولُ»؛ یعنی چند بار حضرت این فرمایش را فرمود - «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا جَلْبَ وَلَا جَنْبَ وَلَا شِغَارَ فِي الْإِسْلَامِ وَ الشِّغَارُ أَنْ يَرْجُوَ الرَّجُلُ الرَّجُلَ ابْنَتَهُ أَوْ أُخْتَهُ وَ يَتَزَوَّجَ مِنْ ابْنَةِ الْمُتَزَوِّجِ أَوْ أُخْتَهُ وَ لَا يَكُونُ بَيْنَهُمَا مَهْرٌ غَيْرَ تَزْوِيجٍ هَذَا مِنْ هَذَا وَ هَذَا مِنْ هَذَا» [7] نکاح شِغَار - حالا «جَلَب» و اینها را هم معنا می‌کنند - نکاح شِغَار که در جاهلیت رسمی بود، این روحش به همین



بود که بُضعی مهریه بوضع قرار بگیرد. این مرد دخترش را به آن مرد می‌دهد که مهرش این باشد که آن مرد دخترش را به این بدهد. اینها یک کالایی بودند. پرسش: این مهر چه فایده‌ای برای خود زن دارد؟! پاسخ: هیچ چیز! هیچ چیز! حالا اینها می‌گویند که اشتراک در بضع است، این اشتراک یعنی چه؟! اینها را کالا می‌دانستند! اینها را کالا می‌دانستند! دین آمده اینها را احیا کرده است. این کاری به مهر ندارد، این یک حرّیتی است برای زن، تا ما بگوییم این نکاح صحیح است؛ حالا چون «مهر المسمی» باطل است تبدیل می‌شود به «مهر المثل» که در کلمات آنها آمده و در کلمات ما هم کم و بیش هست.

مرحوم فیض دارد که «جَلَب»، یک؛ «جَنَب»، دو؛ «محرکتین یکونان فی شیئین أحدهما فی الزکاة» و دیگری در مسئله «سبق و رهانه» است، «و هو أن لا يأتي المصدق القوم في میاهم لأخذ الصدقات بل يأمرهم بجلب نعمهم إليه أو بجنبها أي إحضارها». «جَلَب» این است که مأموران، عاملین زکات موظف بودند بروند در آن مناطقی که دامداری هست یا کشاورزی هست، پیشنهاد بدهند که زکات خود را باید بپردازید، «و العاملین علیها» [8] این است. رابطه‌اش این بود که آن کسی که مسئول جمع‌آوری صدقات است بیاید در آنجایی که چاه و چشمه است و دامدارها و کشاورزها هستند صدقات را جمع‌آوری کند؛ ولی «جَلَب» و «جَنَب» این است که در شهرش باشد و نرود «لا يأتي المصدق القوم في میاهم لأخذ الصدقات»؛ بلکه این مؤدیان را امر کند که جَلَب کنید منفعت را، این صدقات را از روستا بیاورید شهر، این بار به عهده آنها باشد. «بجلب نعمهم إليه»؛ یعنی این چهارپاها که أنعام ثلاثه است و غلات أربعة است و نقدین. «نعم إليه أو بجنبها»؛ «جنب» یعنی احضار. فرمود: «لا جلب و لا جنب»، خودت برو بگیر! این بیچاره‌ها که می‌آیند صدقه می‌دهند، اینها از روستا این دام‌ها را بردارند بیاورند شهر به شما تحویل بدهند، این نباشد. «و الثاني» که جَنَب باشد «في السباق» است، «و هو أن يتبع الرجل فرسه فيزجره و يجلب عليه و يصبح حثاً له علي الجري يقال أجلب عليه إذا صاح به و استحثه و أن یجنب فرسا إلى فرسه الذي يسابق عليه فإذا فتر المركوب تحول إلى المجنوب» که یک حيله‌ای است در مسئله «سبق و رمایه» که یکی را این قدر بدواند که خسته شود تا نتواند در مسابقه برنده شود. «و قيل الجنب في الزکاة و هو یجنب رب المال بماله أن يتعده عن موضعه حتى یحتاج العامل إلى الإبعاد في اتباعه و طلبه»؛ چه در زکات و چه در سبق و رمایه، حيله ممنوع است. حالا آن خیلی به بحث مربوط نیست، عمده «لَا شِغَار فِي الْإِسْلَام» است.

یک عبارت دیگری که در روایت‌هایی که در بحث قبل در وسائل خوانده شد کلمه «ممانحه» بود. این «ممانحه» را که مرحوم کلینی نقل کرد، مرحوم فیض به این صورت معنا کرد؛ روایتی که مرحوم کلینی [9] مرفوعه هم بود از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل کرد این بود که «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ نِكَاحِ الشَّغَاوَرِ مِنَ الْمَمَانَحَةِ». ممانحه چیست؟ «وَهُوَ أَنْ يَقُولَ الرَّجُلُ لِلرَّجُلِ زَوْجِيهِ ابْنَتُكَ حَتَّى أُزَوِّجَكَ ابْنَتِي عَلَيْهِ أَنْ لَا مَهْرَ تَبْتَغِي» [10] او تصریح می‌کند که ما هیچ مهریه نداریم، من دخترم را به عقد تو درمی‌آورم، تو هم دخترت را به عقد من در بیاور، هیچ مهریه‌ای هم نباشد؛ اینها را در حدّ یک کالا می‌دانستند. این کلمه «ممانحه» در متن این روایت آمده است. مرحوم فیض دارد که «الممانحه إما بالنون» است «من المنحه بمعني العطيه»، یا «مبايحه» است، چون هر دو نسخه نقل شده «أو الياء التحتانية المثناة من الميح و هو إيلاء المعروف و كلاهما موجودان في النسخ»، در نسخه‌های خطی کافی هم «ممانحه» آمده، هم «ممايحه» آمده است و آن این است که رایگان این کار انجام بشود؛ این زن در برابر آن زن، آن زن در برابر این زن. حالا اگر به صورت قاعده درآمده است، اینکه جزء محارم نیست که ما بگوییم مربوط به دختر و خواهر است! این اصل کلی است که هر کسی به

هر وسیله‌ای یک عقدی کند که خود این عقد محرم است نه شخص. آن محرمات شش‌گانه مربوط به شخص بود که یک شخص معین حرام است؛ آن پنج‌تا به یک نحو، «استیغای عدد» به نحو دیگر که هر زنی که مصداق خامسه شد حرام است؛ اما این عقد حرام است، این نحوه ازدواج حرام است، کاری به زن خاص و مرد مخصوص و اینها ندارد. و این نه برای اینکه مهریه نیست؛ برای اینکه حرمت زن محفوظ نیست، نه چون مهریه نیست. با بُضع معامله کالا کردن است، نه چون مهریه باطل است و تبدیل شود به مهریه دیگر که این اگر این بود هم در کتاب‌های ما هست، هم «ابن رشد» گفته است که اگر مهریه باطل شد، چون مهر در نکاح رکن نیست، «مهر المسمی» باطل و تبدیل به «مهر المثل» می‌شود؛ این هم حرف‌هایی است که فقهای ما گفتند، آنها هم دارند.

روایت سوم و چهارم این باب هم همین‌طور است، مطلب جدیدی مرحوم فیض (رضوان الله تعالی علیه) ندارد و حالا بقیه فروعی که مرحوم محقق مطرح کرد باید طرح شود.

- 
- [1] شرائع الاسلام فی المسائل الحلال و الحرام (ط-اسماعیلیان)، المحقق الحلی، ج 2، ص 245.
  - [2] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 5، ص 361، ط.الاسلامیة.
  - [3] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 5، ص 294، ط.الاسلامیة.
  - [4] سوره بقره، آیه 23.
  - [5] سوره قصص، آیه 27.
  - [6] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 20، ص 361، ط.الاسلامیة.
  - [7] الوافی، الفیض الکاشانی، ج 22، ص 521.
  - [8] سوره توبه، آیه 60.
  - [9] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 5، ص 361، ط.الاسلامیة.
  - [10] الوافی، الفیض الکاشانی، ج 22، ص 522.